



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مقدمات	تاریخ: ۴ آبان ۱۳۹۲
موضوع جزئی: مقدمه هشتم: تأسیس اصل	مصادف با: ۲۰ ذی الحجه ۱۴۳۴
سال چهارم	جلسه: ۲۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم نتیجه بحث در مقدمه هفتم این است که غنیمت در لغت و عرف و در روایات و در کلمات فقها و مفسرین به معنای مطلق فائده و منفعت است و لذا به اعتبار این اموری که گفتیم می‌توانیم بگوییم در آیه شریفه هم مراد از ما غنمتم مطلق فائده و منفعت است به عبارت دیگر مقتضی برای حمل ما غنمتم بر معنای عموم وجود دارد چون اهل لغت تصریح کرده‌اند و در بین اهل لسان و عرف هم به معنای عام است و وجهی برای عدول از معنای عام نیست سیاق آیات و مورد هم موجب عدول نمی‌شود به علاوه روایات و کلمات فقها و مفسرین هم به نوعی موافق با این معنی هستند. پس در مجموع می‌توان گفت غنیمت در آیه شریفه به معنای مطلق فائده و منفعت است.

مقدمه هشتم: تأسیس اصل

در پی بحث از معنای غنیمت بحث دیگری که متفرع و مترتب بر این بحث است و می‌توان آن را نتیجه گرفت این است که ما می‌توانیم در اینجا یک اصل تأسیس کنیم پس در واقع بحث ما در مقدمه هشتم از مقدماتی که ذکر کردیم پیرامون تأسیس اصل در مسئله است.

منظور از اصل در اینجا مقتضای عموم و اطلاقات ادله است؛ به طور کلی در کثیری از مباحث بحث از تأسیس یک اصل مطرح می‌شود. اولاً تأسیس اصل به چه معناست و ثانیاً به به چه منظوری اصل تأسیس می‌شود؟ وقتی می‌گوییم تأسیس اصل یعنی مقتضای ادله از حیث عموم و اطلاق مثلاً در باب بیع «احلّ الله البیع» و «اوفوا بالعقود» و امثال این ادله که به نوعی عموم و اطلاق از آنها استفاده می‌شود، یک قاعده را به دست می‌دهند. تأسیس اصل یعنی تأسیس یک قاعده که از عمومات ادله به دست می‌آید. (ذهن شما به سمت اصل عملی و اصول عملیه نرود) ما در اینجا می‌خواهیم اصل تأسیس کنیم به این معنی که ادله‌ای که در رابطه با خمس وارد شده بررسی کنیم یعنی عمومات و اطلاقات این ادله را ملاحظه کنیم اگر عموم و اطلاق احراز شد، این برای ما یک قاعده و اصل می‌شود. پس منظور از تأسیس اصل در باب خمس یعنی بررسی مفاد ادله عامه و مطلقات باب خمس.

چرا اصل تأسیس می‌کنیم؟ برای تعیین یک مرجع در هنگام شک؛ غرض از تأسیس اصل جعل مرجعیت برای فرضی است که انسان شک پیدا کند. اگر مثلاً ما در موردی شک کنیم که آیا این شیء خمس دارد یا ندارد، اگر این قاعده و اصل ثابت شود معنایش این است که الخمس واجبٌ فی کل فائدهٍ الا ما خرج بالدلیل.

پس قاعده‌ای که اینجا تثبیت می‌شود این است: «الخمس واجبٌ فی کل فائدة» پس هر گاه در موردی شک کردیم که آیا خمس به آن تعلق می‌گیرد و از موارد وجوب خمس است به این اصل تمسک می‌کنیم مگر اینکه دلیل خاصی بر عدم وجوب دلالت کند.

بعد از اینکه ثابت کردیم مراد از ما غنتم مطلق فائده و منفعت است معلوم می‌شود. غنیمت متعلق خمس است حال سخن از تأسیس یک قاعده است وقتی می‌گوییم الخمس واجب فی کل فائدة» این یک قاعده است که از عمومات به دست می‌آید: «خمس در غنائم واجب است». اگر ما در مورد یک غنیمت و فائده‌ای شک کردیم خمس آن واجب است یا نه به استناد این قاعده می‌گوییم خمس واجب است؛ اگر موردی به واسطه دلیلی از شمول این قاعده خارج شود قهراً مخصص آیه می‌شود.

فقط در دو مورد ما مشکل داریم:

یکی مال مختلط به حرام که از مواردی است که خمس در آن واجب است با شرایطی و دیگری زمینی که کافر ذمی از مسلمان می‌خرد ولو به ثمن المثل این دو مورد طبق فتاوی فقها خمس در آن واجب است لکن مشکل این است که آیا عنوان غنیمت بر آنها منطبق می‌شود یا خیر؟ در مورد مال حلال مختلط به حرام و ارضی که ذمی از مسلمانی خریده است بحثی داریم که بعداً مطرح خواهد شد در اینجا اختلاف است بعضی معتقدند عنوان غنیمت بر اینها صدق نمی‌کند و بعضی می‌گویند که با توجیه و تأویل می‌شود اینها را مشمول عنوان غنیمت دانست.

بررسی جهات سه گانه در بحث:

اصل این مطلب که بالاخره یک قاعده و یک اصلی به استناد آیه شریفه و روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده، تأسیس می‌شود، این قابل خدشه نیست ولی به طور کلی در این مقدمه سه جهت وجود دارد که باید مورد بحث قرار گیرد:

جهت اول: قید اراده و اختیار

اینکه می‌گوییم «الاصل وجوب الخمس علی کل فائدة» آیا در حصول این فائده اختیار مکلف شرط است یا نه؟ یعنی اگر یک فائده‌ای من غیر اختیار به مکلف واصل شد، خمس در آن واجب است یا نه؟ آیا دامنه این اصل و قاعده آنقدر وسیع هست که هر فائده‌ای را شامل شود ولو حاصلت من غیر اراده و اختیار؛ مثلاً هبه یک فائده‌ای است که نصیب انسان می‌شود ولی من غیر اختیار است؛ آیا قید اختیار در تعلق حکم به این فائده دخیل است؟

اما اینکه آیا اختیار مدخلیت دارد یا نه؟ آیا اراده و اختیار مکلف در تحصیل فائده برای وجوب خمس معتبر است یا نه؟ ظاهر این است که دلیلی بر اعتبار اختیار نداریم؛ در هیچ یک از ادله‌ی وجوب خمس قیدی مبنی بر اعتبار اختیار ذکر نشده است. در لغت چنین قیدی وجود ندارد. کلمات لغویین را ملاحظه فرمودید که هیچ کدام دال بر اعتبار این قید نبود چون الفوز بالشیء بلامشقة را عده‌ی کثیری از اهل لغت گفتند جمعی هم گفتند مطلق الفوز بالشیء؛ هر دو در این جهت اشتراک دارند که سخن از قید اختیار و اراده در آنها نیست، اختیار در مفهوم منفعت و فائده و غنیمت اخذ نشده است.

در ادله هم چنین قیدی وجود ندارد. آیه شریفه «واعلموا انما غنتم من شیء» در این آیه که نگفته مثلاً ما غنتم اختیاراً او بغیر اختیار. در روایات هم هیچ مطلبی که دال بر تقیید وجوب خمس به قید اختیار باشد ملاحظه نمی‌شود.

پس از آنجا که ما هیچ دلیلی بر اعتبار قید اختیار و اراده در وجوب خمس نداریم، ناچاریم بگوییم اختیار معتبر نیست لذا مقتضای ادله عامه این است که خمس در هر فائده و منفعتی واجب است لذا در ارث، هبه، هدیه، صدق، مهریه، صدقه و هر چیزی که یطبق علیه عنوان الغنیمه به حسب این قاعده و اصل مشمول وجوب خمس است الا اینکه دلیل خاصی بیاید و اینها را از دایره وجوب خمس خارج کند.

جهت دوم: قید عدم المشقه

آیا در تعلق خمس به فائده عدم المشقه معتبر است؟ اگر بگوییم خمس به فائده‌ای تعلق می‌گیرد که بدون مشقت برای انسان حاصل شود، نتیجه این است که در فواید و منافعی که همراه با مشقت است خمس واجب نیست. اگر ما آنچه را که اکثر اهل لغت گفته‌اند ملاحظه کنیم طبق نظر آنها باید قائل شویم از آنجا که غنیمت عبارت است از ما حصل للانسان بلامشقة باید بگوییم پس عدم المشقة در وجوب خمس اعتبار دارد اما در ادله می‌بینیم که این خصوصیت ذکر نشده در ادله‌ای که وجوب خمس یا متعلقات و موارد خمس را بیان کرده‌اند هیچ کدام سخن از این نیست که در حصول فائده باید هیچ مشقتی در کار نباشد مستفاد از آیه و روایاتی که در ذیل آیه وارد شده همه این است که در معنای غنیمت عدم المشقة اخذ نشده است و همچنین بعضی از لغویین هم غنیمت را به مطلق الفائدة معنی کرده‌اند «الغنیمه مطلق ما فاز الانسان به».

پس وقتی نه آیه و نه روایات و نه بعض اهل اللغة این قید را در وجوب خمس نسبت به منفعت اعتبار نکردند، دیگر وجهی ندارد که ما این قید را معتبر بدانیم.

بعلاوه غالب مواردی که غنیمت بر آنها منطبق شده با مشقت حاصل می‌شود؛ فرض ما این شد غنیمت که در ادله بعضی مصادیق آن ذکر شده مثل معادن، غوص، کنوز و امثال آن همه مع المشقة حاصل می‌شوند. آنچه که در معدن است و یا آنچه که در قعر دریاست، اینها با مشقت به دست می‌آید. این توجیهاتی که معمولاً ذکر می‌شود که آنچه که به دست می‌آید در مقابل زحمت و مشقت آن خیلی بیشتر است و مشقتی که انسان برای به دست آوردن آنها متحمل می‌شود اصلاً مشقت نیست، این توجیهات هم قابل قبول نیست؛ اکثر این مواردی که عنوان غنیمت بر آنها منطبق می‌شود اکثراً با زحمت و مشقت به دست می‌آید.

پس تا اینجا دامنه این اصل معلوم گردید: «يجب الخمس في كل فائده مع اختيار أو من دون اختيار و مع مشقة أم من دون مشقة.» این مقتضای ادله عامه است.

سؤال: در مورد یارانه نقدی که بعضی از مراجع معتقدند به آن خمس تعلق می‌گیرد بحث این است که من دون اختیار است.

استاد: نه از جهت دیگری است؛ ببینید مثلاً در مورد هبه و هدیه در بین مراجع اختلاف نظر وجود دارد بعضی می‌گویند خمس ندارد مانند امام (ره) اما در طرف دیگر عده‌ای معتقدند که به آن خمس تعلق می‌گیرد این بسته به این است که موضوع یارانه چگونه تحلیل شود و از چه زاویه‌ای به آن توجه شود و این به چه عنوان است آیا هدیه است یا خیر؟ اینها همه در تعلق خمس یا عدم تعلق خمس به آن تأثیر دارد.

عدم جواز تمسک به اصل عملی در موارد شک:

با توجه به آنچه گفتیم دیگر نوبت به اصل به معنای اصل عملی نمی‌رسد؛ ممکن است که گفته شود در مواردی اگر شک کردیم خمس واجب است یا نه، به اصل برائت رجوع می‌کنیم کسی نمی‌تواند این را بگوید چون ما دلیل داریم و الاصل دلیل حیث لا دلیل و دلیل ما اینجا همان اصل و قاعده کلی است که بر اساس مقتضای ادله عامه صرف نظر از ادله خاصه به دست آوردیم. (به طور کلی همیشه بحث در این است که با توجه به ادله عامه آیا می‌توانیم یک قاعده و اصل کلی به دست بیاوریم با قطع نظر از ادله خاص یا نه؟) پس جای تمسک به اصل برائت نیست و همچنین جای تمسک به استصحاب عدم حق نیست مثلاً کسی بگوید قبلاً نسبت به این مال حقی برای خداوند و رسول (ص) نبود الآن هم که شک می‌کنیم که آیا متعلق آنها هست یا نه، استصحاب عدم حق می‌کنیم و به این وسیله می‌خواهیم وجوب خمس را نسبت به این کنار بگذاریم؛ آیا جای این استصحاب هست؟ اصلاً جای این استصحاب نیست چون دلیل داریم ادله عامه - ای وجود دارد که به مقتضای آنها خمس واجب است فی کل فائده سواء حصلت مع اختیار أو بدونه و سواء مع مشقة أم بدونه پس دیگر نوبت به اصل برائت استصحاب عدم حق و امثال اینها نمی‌رسد فقط چیزی که این قاعده عامه را محدود می‌کند دلیل خاص است مثلاً دلیلی خاصی بیاید در مورد فائده و منفعتی بگوید خمس واجب نیست.

بحث جلسه آینده: حال فقط جهت سوم باقی می‌ماند که باید در دو مورد که به آنها اشاره‌ای داشتیم، بحث کنیم که انشاء الله در جلسه آینده مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»